

مثلت روابط میان ایران، آلمان و اتحادیه اروپا^(۱)

داوود کیانی*

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



; عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد قم

kiany74@yahoo.com

تاریخ تصویب: ۹۲/۶/۱۲

تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۴

فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۲، صص ۱۷۹-۱۵۱.



چکیده

مقاله حاضر به بررسی نقش و جایگاه ایران در سیاست خارجی آلمان و تاثیر دولت آلمان بر سیاست خارجی اتحادیه اروپا در قبال جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد. در حقیقت، هدف اصلی این مقاله بررسی این مسئله است که آیا ایران می‌تواند از ظرفیت آلمان برای توسعه روابط با اتحادیه اروپا، کاهش تنش‌ها و اختلافات فی مابین و تامین نیازهای صنعتی و سرمایه‌گذاری تکنولوژیک خود بهره‌گیری کند. می‌توان چنین عنوان نمود که از یکصد و پنجاه سال گذشته به این سو، به تدریج نوعی روابط ویژه میان ایران و آلمان در جمع دول اروپایی شکل گرفته‌است؛ روابطی که حتی تحولات شگرف سیاسی نیز نتوانسته است مانع از گسترش آن شود. اگرچه آلمان نقشی کلیدی در توسعه روابط میان ایران و اتحادیه اروپا دارد، لیکن عوامل بازدارنده‌ای همچون اوج‌گیری تنش میان ایران و کشورهای غربی، به ویژه امریکا و انگلیس، در خصوص موضوعاتی همچون فعالیت‌های هسته‌ای ایران می‌تواند تلاش‌های آلمان را در این زمینه کم‌فروغ و حتی بی‌اثر نماید.

واژه‌های کلیدی: روابط ویژه ایران و آلمان، سیاست خارجی اتحادیه اروپا، نهادگرایی نولیبرال، سیاست تغییر از طریق مرادده، تحریم‌های فراگیر

مقدمه

اتحادیه اروپا احتمالاً تنها سازمان بین‌الدولی در سطح جهان است که رابطه با آن به اندازه رابطه با دولت‌های عضو آن سازمان دارای اهمیت است. به همین دلیل است که اتحادیه اروپا در بسیاری از کشورها دارای نمایندگی سیاسی است. اگرچه همچنان کشورهای عضو اتحادیه عنان تصمیم‌گیری در عرصه سیاست خارجی را در اختیار خود دارند و حاضر به واگذاری به سطح اتحادیه نمی‌باشند، لیکن از آنجا که بروکسل - به عنوان مقر اتحادیه اروپا - به مرکزی برای هماهنگ‌سازی مواضع سیاسی کشورهای عضو تبدیل شده است و تصمیمات گرفته شده در عرصه سیاست خارجی در این اتحادیه، اعضا را ناگزیر به پیروی از آن می‌نماید، تعامل با اتحادیه اروپا نیز به یکی از اولویت‌های اصلی سیاست خارجی سایر کشورها خصوصاً قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای تبدیل شده است.

در هر صورت اگر این واقعیت پذیرفته شود که نمی‌توان اتحادیه کنونی با ۲۸ عضو و جمعیتی افزون‌بر ۵۰۰ میلیون نفر را جهت برقراری روابط با دول اروپایی به منظور جلب سرمایه‌گذاری و فناوری‌های مورد نیاز و به طور کلی توسعه روابط اقتصادی، تجاری و مالی نادیده گرفت، در آن صورت این پرسش پیش می‌آید که برای پیشبرد بهتر مناسبات با اتحادیه اروپا، مدیریت اختلافات با این اتحادیه و استفاده حداکثری از ظرفیت‌های سیاسی، اقتصادی و تجاری آن سازمان منطقه‌ای، تحکیم روابط دوجانبه با کدام‌یک از قدرت‌های اصلی را باید در اولویت دست‌ورکار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران قرارداد. مطالعه تجربه کشورهای دیگر نشان از موفقیت بهره‌گیری از دیپلماسی برقراری روابط دوجانبه ویژه با یکی از قدرت‌های اصلی اروپایی به منظور تعامل بهتر با اتحادیه اروپا دارد. چنانچه روسیه



با ایجاد روابط ویژه با آلمان توانسته است از ظرفیت این کشور جهت جلوگیری از شکل‌گیری اجماع علیه خود در آن اتحادیه استفاده نموده و سیاست خارجی اتحادیه اروپا در قبال خود را تا اندازه‌ای متزلزل، غیرمقتدر و متشتت سازد. همین سیاست را امریکا از طریق انگلیس و کشورهای شمال آفریقا و سواحل جنوبی دریای مدیترانه از طریق فرانسه در قبال اتحادیه اروپا در پیش گرفته‌اند.

با توجه به روابط تاریخی که میان ایران و آلمان وجود داشته است، این سؤال مطرح می‌شود که آیا ایران می‌تواند از این ظرفیت برای توسعه روابط با دول اروپایی و کاهش اختلافات فیما بین استفاده نماید؟ در حقیقت هدف این مقاله بررسی روابط میان جمهوری اسلامی ایران و آلمان و ارزیابی نقش آلمان در روابط میان ایران و اتحادیه اروپا است. استدلال مقاله پیش‌رو آن است که با توجه به جایگاه استراتژیک ایران در تاریخ و سیاست خارجی آلمان، این کشور نیرو محرکه اصلی توسعه روابط اتحادیه اروپا با ایران بوده است تا آنجا که آلمان توانسته است سیاست خود در برابر ایران را در چهارچوب نگرش «تغییر از طریق مرادده»، به یک گفتمان اروپایی تبدیل نماید.

روش تحقیق بکار گرفته شده در این مقاله توصیفی - تحلیلی است. بدین معنا که تلاش می‌شود «نقش دولت آلمان» به عنوان متغیر مستقل بر «سیاست خارجی اتحادیه اروپا در قبال ایران»، به عنوان متغیر وابسته مورد تحلیل قرارگیرد. چهارچوب نظری برگزیده جهت برقراری روابط میان این متغیرها نظریه نهادگرایی نولیبرال است که در ادامه به معرفی و تبیین این نظریه و علت انتخاب آن پرداخته خواهد شد.

۱. آلمان: قدرتی اقتصادی-سیاسی

آلمان یک موضوع دشوار برای نظریات روابط بین‌المللی و سیاست خارجی به شمار می‌رود. دلیل این دشواری نیز به وجوه مبهم و متناقض ماهیت قدرت و رفتار سیاست خارجی این کشور برمی‌گردد. در دوران جنگ سرد، عموماً از این کشور به عنوان یک قدرت «غیرعادی» یاد می‌شد، چه آنکه دیگر قدرتهای غربی با محدودسازی عرصه عمل آلمان غربی در چهارچوب ناتو و جامعه اقتصادی اروپا،

استقلال و خودمختاری لازمه یک حاکمیت ملی را از این کشور سلب کرده بودند. آلمان نیز به واسطه رعایت اصل اعتمادسازی و جلوگیری از تحریک هراس سستی متحدین خود، این قاعده رفتاری تحمیلی را پذیرفته بود.

وانگهی خود آلمان نیز دیگر تمایلی برای کسب رهبری اروپا مانند یک قرن پیش را نداشت؛ چه آنکه از نظر نخبگان حاکم بر این کشور، همین گرایش رهبری طلبی بر اروپا باعث برافروخته شدن دو جنگ جهانی و عاقبت تجزیه و اشغال آلمان شده بود. به همین دلیل باید گفت که پرهیز از کسب رهبری سیاسی و تفوق نظامی بر اروپا به یکی از مؤلفه‌های جوهری فرهنگ استراتژیک آلمان درآمده است؛ مؤلفه‌ای که با گذشت نزدیک به هفت دهه از خاتمه جنگ جهانی دوم، هنوز به قوت خود پابرجاست.

اما اختلاف نظری برای تحلیل سیاست خارجی آلمان از فردای وحدت دوباره آن کشور در ابتدای دهه ۱۹۹۰ شروع شد، یعنی زمانی که قدرت ملی آلمان به واسطه بازگشت جغرافیای طبیعی و افزایش جمعیت آن کشور، متحول شد. از همان آغاز دوره وحدت این سؤال مطرح شد که آلمان متحد در نظم اروپایی و نظام بین‌الملل چگونه عمل خواهد کرد؟ آیا آن‌گونه که رئالیست‌ها پیش‌بینی می‌کردند این افزایش قدرت ملی تدریجاً مساوی خواهد شد با رشد مطالبات سیاسی و کسب رهبری اروپا توسط آن کشور؟ نشانه‌هایی از رفتار سیاست خارجی آلمان وجود داشت که استدلال نظریه رئالیسم ساختاری را تقویت می‌نمود. آلمان در همان سال‌های اولیه تجربه وحدت دوباره، تقاضای عضویت در شورای امنیت سازمان ملل نمود. این کشور در خط مقدم گسترش اتحادیه اروپا به سمت شرق و مرکز اروپا با انگیزه احیای نفوذ سستی خود در این منطقه به واسطه فروپاشی شوروی و نیز ایجاد پول واحد اروپایی با هدف اعمال رهبری خود به عنوان قوی‌ترین قدرت اقتصادی اروپا بر این اتحادیه قرار گرفت. مخالفت تمام عیار با هرگونه اقدام نظامی امریکا علیه عراق در سال ۲۰۰۳، خواه با مجوز و خواه بی‌مجوز شورای امنیت سازمان ملل و برقراری روابط دوجانبه معنی‌دار با روسیه و در ادامه با دامنه محدودتر با چین، به عنوان دو کشوری که از رقبای بین‌المللی امریکا به شمار می‌آیند و در یک نمونه اخیر صدور رأی ممتنع به پیش‌نویس قطعنامه طراحی شده

از سوی آمریکا و متحدین غربی‌اش برای حمله به لیبی در سال ۲۰۱۱، جملگی مواردی هستند که استدلال نظریه رئالیسم ساختاری را در مورد آلمان توجیه می‌نماید.

اما زبان این نظریه وقتی که با بی‌میلی و پرهیز آلمان از به دست‌گیری قدرت نظامی و تفوق سیاسی بر اروپا مواجه می‌شود، کند می‌گردد. این کشور نه تنها بودجه نظامی خود را از ۲۰ درصد در سال ۱۹۸۰، به ۱۰ درصد در سال ۲۰۰۵ کاهش داد، بلکه به‌رغم بیش از دو دهه از تجربه وحدت، قویاً از تقویت بنیه نظامی و نیز توسعه صنعت و نیروی نظامی خود اجتناب می‌ورزد. به‌طور عینی‌تر، در حالی که هزینه سرانه آمریکا در بخش نیروهای مسلح ۱۶۰۰ دلار و برای انگلیس و فرانسه به ترتیب ۸۰۰ و ۷۶۰ دلار است، این رقم برای آلمان که قوی‌ترین قدرت اقتصادی در اروپا به‌شمار می‌رود، تنها ۴۰۰ دلار است، یعنی تقریباً نصف قدرت‌های بزرگ اروپا. (Gujer, 2009: 59) این نشانه‌ها و هم‌نمونه دیگر تمنای درونی و آشکار آلمانی‌ها به باقی ماندن در زیر چتر امنیتی ناتو به رهبری آمریکا، حکایت از آن دارند که افزایش قدرت ملی آلمان پس از اتحاد، لزوماً به تقویت خوی نظامی‌گری و یا برتری‌طلبی تدریجی سیاسی-امنیتی، دست‌کم در منطقه اروپا نیانجامیده است. تنها تفاوتی که بین آلمان قبل و پس از وحدت وجود دارد، مشارکت آلمان در عملیات‌های نظامی درون و برون اروپا است. همکاری با ناتو در مدیریت بحران بوسنی و کوزوو، اعزام نیروی حافظ صلح به افغانستان، سومالی و نیز استقرار نیرو در چهارچوب UNIFIL در جنوب لبنان برای حفظ صلح میان این کشور و اسرائیل، از مهم‌ترین عملیات‌های ماوراءبهار آلمان است. این اقدامات نیز صرفاً نه به تمنای آلمانی‌ها که به درخواست سازمان ملل و متحدین غربی‌اش صورت گرفته است.

از رئالیسم که بگذریم، برخی تحلیل‌گران همچون روزکرانس، ساده‌سازانه آلمان را یک دولت تجاری^۱ (Rosecrance, 1986) و برخی دیگر همچون هانس مول، می‌کشند تا آن کشور را قدرتی مدنی^۲ (Mauil, 2000: 56-80) تعریف نمایند. اما این

1. Trading Power

2. Civilian Power

دو مفهوم که قدری با هم فاصله معنایی دارند، نمی‌توانند برخی رفتارهای ژئوپولیتیکی آلمان را در مواردی که ذکر آنها به عنوان مدعیات رئالیست‌ها رفت، تبیین نمایند.

در میان مفاهیم مختلفی که برای تحلیل سیاست خارجی آلمان به کار برده می‌شود، شاید چهارچوب مفهومی ادوارد لوتواک تحت عنوان قدرت ژئواکونومیک^۱ قدری قانع‌کننده‌تر به نظر می‌رسد. وی که برای نخستین بار در سال ۱۹۹۰، این مفهوم را در مقاله‌ای در نشریه نشنال ایترست به کار برد، تحلیل می‌نماید که در قسمت‌هایی از آن جهان - و نه تمام نقاط آن - نقش قدرت نظامی رو به کاهش بوده و قواعد تجاری جای قواعد نظامی را به خود اختصاص می‌دهند. باید یادآوری شود که به باور لوتواک، روابط بین‌الملل در مسیر منطق قدرت و منازعه که حامل الگوهای رقابتی در قالب بازی با حاصل جمع صفر است، باقی خواهد ماند. در حقیقت، استعاره ژئواکونومیک ترکیبی از منطق قدرت و قواعد تجاری است. (Luttwak, 1999: 180)

قدرت ژئواکونومیک یک مفهوم ترکیبی است که کشور دارنده آن هم براساس منطق قدرت عمل می‌نماید و هم قواعد تجارت. در حقیقت، چنین دولتی، مشق قدرت در گرامر تجارت می‌کند. این مفهوم شامل آن دسته از دولت‌هایی می‌شود که از قدرت اقتصادی بالایی بهره‌مند هستند و به قدرت نظامی به عنوان مهم‌ترین ابزار حل اختلافات بین‌المللی نگاه نمی‌کنند. با تکیه بر این مفهوم، می‌توان ادعا نمود که آنچه هم‌اکنون در اتحادیه اروپا در جریان است، نه یک همگرایی بلکه رقابت پنهان براساس «حاصل جمع صفر»^۲ است. در نتیجه می‌توان گفت ردپای قدرت ژئوپولیتیک را باید در غرب خصوصاً میان اعضای اتحادیه اروپا یافت. نظریه قدرت ژئواکونومیک را شاید بتوان نوعی رئالیسم اقتصادی دانست، بدین معنا که کشورها نیات سیاسی برتری‌طلبی خود را با ابزار اقتصادی، تجاری و مالی دنبال می‌کنند. با تکیه بر این مختصات مفهومی می‌توان ادعا نمود که آلمان نمونه‌اعلای چنین قدرتی است. آلمان مهم‌ترین کشور اروپایی است که خواهان تحمیل

اولویت‌های اقتصادی بر دیگر اعضای اتحادیه اروپا است. به عنوان نمونه آلمان به جای گردن نهادن به افزایش میانگین نرخ تورم - که می‌تواند مزیت جهانی کالاهای این کشور را به مخاطره اندازد - خواهان کنترل قیمت‌ها در ناحیه یورو است، تا آنجا که این سیاست با تضعیف توان اقتصادی کشورهای نه‌چندان قدرتمند عضو اتحادیه، همبستگی فراگیر اروپایی را به مخاطره انداخت. (Kundnani, 2011: 41) کاملاً پیداست که آلمان به عنوان ابرقدرت اقتصادی اروپا با تکیه بر یک منطق ژئوپولیتیک که همان بازی با حاصل جمع صفر است، قواعد تجاری حاکم بر اتحادیه اروپا را می‌نویسد.

در حقیقت، این کشور با کنترل دستمزد و تورم، مصرف را کاهش و تولید را افزایش بخشیده و توانسته است حجم نقدینگی به عمل آمده توسط کشورهای جنوب اروپا را که به سمت افزایش دستمزدها پیش‌رفته‌اند، به درون اقتصاد خود سوق دهد. نتیجه آن شده است که اقتصاد پروتق آلمان در حصار اعضای مقروض و ورشکسته جنوب اروپا که شدیداً نیاز به حمایت مالی آن کشور دارند، قرار گرفته است.

اما از میان نظریات روابط بین‌الملل، نظریه نهادگرایی نولیبرال به دلیل تناسب و پیوستگی که با هر دو نظریه کلان و رقیب رئالیسم و لیبرالیسم دارد، بهتر می‌تواند هم‌مبین رفتار بین‌المللی آلمان و هم رفتار اتحادیه‌ای آن کشور باشد. این نظریه تقریباً تمام مقروضات رئالیسم ساختاری را می‌پذیرد، از جمله اینکه دولت‌ها بازیگران اصلی صحنه روابط بین‌الملل هستند، نظام بین‌الملل خصلتی آنارشیک داشته و دولت‌ها در نبود یک نیروی مقتدر مرکزی به سمت خودیاری و انباشت قدرت پیش می‌روند. اما آنجا که این نظریه به نقش سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در جهت تعدیل ماهیت آنارشیک نظام بین‌الملل و در نتیجه امکان توسعه همکاری‌ها به جای رقابت‌ها خوشبین می‌شود، راهش از رئالیسم جدا و در مسیر لیبرالیسم قرار می‌گیرد. براساس نظریه نهادگرایی نولیبرال، عقلانیت دولت‌ها به آنها حکم می‌کند تا منافع ملی خود را نه در رقابت که در همکاری در چهارچوب چندجانبه‌گرایی و سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی تعقیب نمایند. از آنجا که این سازمان‌ها سبب شفافیت، اعتمادسازی و اطلاع‌رسانی می‌شود، لذا سوءتفاهم‌ها به

عنوان منشأ اصلی تنش‌ها جای خود را به اعتماد متقابل می‌دهد. برخلاف رتالیست‌های ساختاری که سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی را یکطرفه ابزار نفوذ قدرت‌های اصلی عضو می‌دانند، نهادگرایی نولیبرال معتقدند قدرت‌های اصلی عضو هم در سازمان اعمال نفوذ می‌کنند و هم سازمان می‌تواند بر ترجیحات، ادراکات و انگیزه‌های آن قدرت‌ها تأثیر گذارد. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۴۰)

نظر به اینکه مقاله حاضر قصد دارد تا نقش آلمان را در سیاست خارجی اتحادیه اروپا نسبت به ایران تبیین نماید، به نظر می‌رسد نظریه نهادگرایی نولیبرال از قدرت تحلیل‌کنندگی بیشتری برخوردار باشد. از آنجا که این نظریه ترکیبی آشتی‌جویانه از مفروضات رئالیسم ساختاری و لیبرالیسم است، بهتر می‌تواند انگیزه واقع‌گرایانه آلمان را در تعقیب منافع ملی خود و نیز رفتار همکاری‌جویانه این کشور را در درون اتحادیه اروپا واکاوی نماید. در حقیقت، اساس این نظر به بررسی این مسئله است که رژیم‌های منطقه‌ای و بین‌المللی چگونه بر اهداف، اولویت‌ها و انگیزه‌های دولت‌ها و خصوصاً اعضای اصلی تأثیرگذار است. (Keohane, 1989: 35)

برخلاف رتالیست‌ها که همکاری و همگرایی میان دولت‌ها را فقط معلول تهدید مشترک می‌دانند، نمادگرایان نولیبرال علاوه بر تهدید، منافع مشترک را نیز از علل گرایش دولت‌ها به چندجانبه‌گرایی عنوان می‌کنند. از این رو باید گفت که نهادهای اروپایی نقش تعیین‌کننده‌ای در تعدیل پیامدهای آنارشی و تسهیل همکاری و همگرایی بین کشورهای اروپایی ایفا می‌کنند. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۴۱).

به باور نهادگرایان نولیبرال همچون رابرت کوهن، عوامل ژئوپولیتیکی همچون تهدید شوروی در دوران جنگ سرد و یا گرایشات هژمونیکی امریکا پس از جنگ سرد، فقط یک عامل و نه تنها عامل در شکل‌گیری و توسعه همگرایی اروپایی است. نقش اعتمادسازی نهادها میان اعضای خود از طریق تسهیل اطلاع‌رسانی و ارتباطات میان آنان و در نتیجه رفع سوء تفاهم‌ها و فریبکاری‌ها و نیز درجه و میزان وابستگی متقابل میان اعضاء از دیگر عوامل گرایش دول اروپایی به همکاری و همگرایی است. کوتاه سخن اینکه رابطه قدرت‌های اصلی عضو و سازمان‌های تابعه، یک رابطه دوطرفه است؛ بدین معنا که هم این قدرت‌ها بر ترجیحات و



اولویت‌های سازمان‌های عضو تأثیرگذارند و هم این سازمان‌ها هستند که ادراکات و اهداف اعضای اصلی خود را اصلاح، تعدیل و یا تغییر می‌دهند.

این نظریه با تحلیل رفتار سازمانی آلمان در اتحادیه اروپا بهتر کنار می‌آید. آلمان از یک سو سعی می‌کند تا قدرت تصمیم‌گیری خود را در نهادهای اتحادیه به ویژه ارگان‌هایی که ماهیتی بین‌الدولی دارند مثل: شورای وزیران و شورای اروپا به ضرر پارلمان و یا کمیسیون افزایش بخشد، از سوی دیگر این کشور خود در چنبره تصمیمات این نهادها اسیر می‌شود و به اجرای تصمیماتی تن درمی‌دهد که خود مخالف آنها بوده است. به عنوان نمونه، آلمان اساساً مایل به کمک مالی و یا بخشودگی برخی از بدهی‌های کشورهای مقروض جنوب اروپا در جریان بحران مالی کنونی نیست، چون می‌داند فشارهای این کمک‌ها و حمایت‌ها عمدتاً بر دوش این کشور به عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد اروپا است، لیکن به واسطه انتظارات و فشارهای سازمان و کشورهای عضو، مجبور به تن دادن به آن است. در مقابل بارها اتحادیه اروپا به دلایل مختلف اقتصادی، سیاسی و امنیتی خواسته است تا در مقابل روسیه موضع سخت‌تری در پیش گیرد اما آلمان به دلیل روابط دو جانبه ویژه خود مانع از هرگونه تصمیم‌گیری تقابلی در اتحادیه علیه این کشور شده است. انفعال اتحادیه اروپا در خصوص حمله نظامی روسیه به گرجستان در اوت ۲۰۰۸ و یا قطع صادرات گاز روسیه به اوکراین که نهایتاً منجر به توقف یک هفته‌ای صدور گاز به اروپا شد، از اهم این موارد است. حال سئوالی که در این مقاله مطرح می‌شود این است که آلمان، سیاست اتحادیه اروپا در قبال جمهوری اسلامی ایران را چگونه راهبری می‌کند؟ پرسشی که پاسخ به آن در ادامه مورد واکاوی قرار خواهد گرفت.

۲. ایران در سیاست آلمان

پیش از تحلیل نحوه تأثیرگذاری آلمان بر سیاست خارجی اتحادیه اروپا در قبال ایران، لازم است تا در ابتدا نگرش و سیاست آلمان در ارتباط با ایران مورد تحلیل کوتاه قرار گیرد. مطالعه تاریخی روابط آلمان و ایران درست از زمان وحدت آن کشور و تشکیل امپراتوری رایش اول در سال ۱۸۷۱ تاکنون، نشانگر آن است که در خاورمیانه هیچ کشوری به اندازه ایران مورد توجه آلمان نبوده است. تا آنجا که

بسیاری از تحلیل‌گران از این مناسبات به عنوان «روابط تاریخی» و یا «روابط ویژه» یاد می‌کنند. آلمان تنها کشور غربی است که پس از انقلاب، روابط حسنه خود را با ایران به‌جز در مقاطعی کوتاه حفظ کرد، با این تفاوت که پس از انقلاب، دو کشور سعی کردند تا سطح سیاسی روابط خود را تقویت نمایند. اما ریشه این نگاه ویژه آلمان به ایران در مقایسه با سایر دول خاورمیانه‌ای چیست و چرا دست‌کم طی سه دهه اخیر، به‌رغم فشارهای ممتد امریکا و لابی یهود، برلین تلاش نموده است تا روابط خود را با تهران حفظ و گسترش دهد، گواينکه پایه روابط در مقاطعی خم شده، اما نشکسته است.

در مطالعه رفتار سياست خارجی آلمان از زمان وحدت و استقلال آن کشور در سال ۱۸۷۱، می‌توان دریافت که هرگاه آلمان عزم خود را برای پیگیری یک سياست جهانی جزم نموده است و یا به تعبیری اشتباهی ژئوپولیتیکی آن کشور تحریک شده است، ایران در کانون سياست خاورمیانه‌ای آن کشور قرار گرفته‌است. دلیل اولیه و مستقیم این مسئله موقعیت ایران بوده است. ایران به دلیل موقعیت جغرافیایی‌اش، هم نیازهای ژئوپولیتیکی آلمان را خوب می‌تواند پاسخ دهد و هم نیازهای اقتصادی آن کشور را. گرایش سنتی ایران به نیروی سوم جهت تقلیل نفوذ روسیه و انگلیس که از زمان ناصرالدین شاه متوجه آلمان شد، نه‌تنها همچون روغنی حرکت چرخ دنده‌های صنعت آلمان را جهت ورود به عرصه اقتصادی ایران هموار نمود، بلکه روزنه‌ای را نیز برای رخنه کردن نفوذ آلمان در سپهر سياست ایران گشود. مطالعه کتاب تاریخ روابط ایران و آلمان به قلم برادفورد جی. مارتین، به روشنی نشان می‌دهد که چگونه آلمانی‌ها به کرات از میل و تمنای ایرانی‌ها برای نقش‌آفرینی دولت در عرصه اقتصاد و سياست ایران جهت ایجاد موازنه در برابر سياست‌های استعماری روس و انگلیس آگاه بوده‌اند. (برادفورد، ۱۳۶۸)

آلمان را بنیان‌گذار صنعت در ایران در دهه ۱۹۲۰ می‌دانند. در آن زمان رضاشاه توانست با دعوت به همکاری ۷۰ تن از مقامات رسمی آلمان، بانک ملی ایران را راه‌اندازی کند. او سياستی در پیش گرفت تا تمام ماشین‌آلات مربوط به صنایع معدن، سیمان، کاغذ، شیمیایی و... از آلمان وارد کشور شود. این روند ادامه یافت تا اینکه در ابتدای دهه ۱۹۴۰، ۴۳ درصد از کل واردات ایران از آلمان و ۴۷ درصد از



کل صادرات ایران نیز به آن کشور سرازیر شد. البته باید یادآور شد گرایش به نیروی سوم تنها دلیل حرکت ایران به سمت اقتصاد و صنعت آلمان نبوده بلکه در این رابطه عوامل فرهنگی نیز تأثیرگذار بوده است. به لحاظ سنتی، کالاهای وارده از آلمان، از محبوبیت فراوانی نزد ایرانیان برخوردار بوده و نسبت به محصولات سایر دول اروپایی، در اولویت مصرف قرار داشته اند. حاصل این روند تاریخی در توسعه روابط اقتصادی این است که تا پیش از گسترش تحریم‌های فراگیر مالی و بانکی غرب علیه ایران، طی دو سه سال اخیر، دو سوم شرکت‌های صنعتی و سه چهارم بنگاه‌های کوچک و میانی این کشور، از ماشین‌آلات و تجهیزات ساخت آلمان استفاده می‌کردند.

هم اینک نیز به‌رغم گذشت نزدیک به یک و نیم قرن از تشکیل امراتوری رایش آلمان، هنوز موقعیت ویژه ژئوپولیتیکی ایران و مجاورت فوری آن با مناطق خلیج فارس، آسیای صغیر و منطقه وسیع اوراسیا، گزینه‌اشتهاآوری برای سیاست و جاه‌طلبی جهانی آلمانی به شمار می‌رود. به عنوان یک نمونه مهم در این رابطه می‌توان به سخنرانی کلاوس کینکل^۱، وزیر خارجه وقت آلمان، در تاریخ ۸ مه ۱۹۹۶ در کنگره سالانه یهودیان در واشینگتن در حضور مقامات سیاسی و امنیتی امریکا اشاره نمود: «جمهوری فدرال آلمان، سیاست خارجی خود را در قبال ایران مشخص کرده است و در این راستا برای تحقق سیاست‌های خود و ایفای نقش در منطقه خلیج فارس، خاورمیانه، آسیای مرکزی و قفقاز، حوزه دریای مدیترانه و شمال افریقا نیاز به روابط خوب و سنتی با جمهوری اسلامی ایران دارد». (رحمانی، ۱۳۸۴: ۱۰۱)

ولکر پرتس، از تحلیل‌گران مسائل خاورمیانه و ایران معتقد است: «برعکس تصور و انتظار همگان، اقتصاد و جنبه اقتصادی منافع ملی آلمان، آن نیرویی نیست که سیاست خاورمیانه‌ای این کشور را هدایت می‌کند. اگرچه آلمان همچون چین یک اقتصاد صادراتی را هدایت می‌کند، لیکن تجارت آلمان با خاورمیانه و شمال افریقا تنها ۳ درصد تجارت خارجی این کشور را تشکیل می‌دهد». (Perthes, 2005)

1. Klaus Kinkel

این گفته به معنای نفی توجه اقتصادی آلمان به خاورمیانه نیست بلکه به معنای نگرش ژئوپولیتیکی و امنیتی آلمان به این منطقه است.

اگر در گذشته و در دوره ویلهلم اول، آلمان می‌کوشید تا با احداث خط آهن برلین-بغداد-تهران و با ایجاد خط کشتیرانی هامبورگ در خلیج فارس و بندر لنگه به این تمایل ژئوپولیتیکی خود دست یابد، هم‌اینک این کشور در تلاش است تا از نقش ایران برای مشارکت بیشتر در بحران‌های عراق و افغانستان و منازعه خاورمیانه استفاده نماید. به همین دلیل است که آلمان برخلاف سایر دول غربی از ایده ایجاد یک سیستم امنیت دسته جمعی در خلیج فارس، با حضور تمامی کشورهای منطقه از جمله جمهوری اسلامی ایران حمایت می‌کند.

روابط ویژه آلمان با ایران را می‌توان در هر سه دوره سیاست جهانی آلمان یعنی دوره ویلهلم اول از ۱۸۹۱ تا ۱۹۱۶، دوره دولت نازی ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ و دوره آلمان متحد از ۱۹۹۱ تاکنون، مشاهده نمود. جالب اینکه این نگاه ژئوپولیتیکی آلمان به ایران طی این سه دوره همواره با نگرش اقتصادی این کشور در مورد ایران هم‌آغوش بوده است. این نگرش اقتصادی آلمان به ایران تا آنجا پیش رفت که جایگاه آلمان را در اقتصاد ایران از رتبه چهارم در سال ۱۹۳۳، به رتبه نخست در سال ۱۹۵۷، ارتقا داد. در حقیقت از سال ۱۹۵۷ به بعد (جز دو - سه سال اخیر)، آلمان اولین شریک بازرگانی ایران در جهان باقی مانده است. مطالعه روابط ایران و آلمان نشان از سه نقش مهم آلمان در تاریخ ایران دارد:

۱. آلمان به عنوان مهم‌ترین کشور انتقال‌دهنده تکنولوژی به ایران؛

۲. آلمان به عنوان مهم‌ترین کشور میانجی روابط ایران و غرب (البته در دوره

حیات جمهوری اسلامی ایران).

در کنار این روابط تاریخی ویژه و تمایل تاریخی ایرانیان به حضور آلمان در صحنه سیاست خاورمیانه‌ای، عامل دیگری که دوشادوش عوامل ژئوپولیتیک به ایجاد این روابط تاریخی و یا ویژه کمک نموده است، همچنان که پیش‌تر اشاره شد، اقتصاد است. در میان ۲۷ عضو اتحادیه اروپا، آلمان پیشرفته‌ترین روابط را در عرصه اقتصادی با ایران دارد؛ چه آنکه از نظر آلمان، ایران یک بازار اقتصادی جذاب است.

ایران بعد از عربستان و امارات متحد عربی، سومین شریک تجاری آلمان در



خاورمیانه است و اگر تحریم‌های سیاسی نبود، ایران مهم‌ترین شریک اقتصادی این کشور در منطقه یادشده می‌شد. آلمان تامین کننده ۳۵ درصد واردات ایران از اروپا است. بعد از آلمان، ایتالیا با ۱۹ درصد و فرانسه با ۱۶ درصد رتبه‌های دوم و سوم را دارند. همچنین آلمان کشوری است که در میان کشورهای اروپایی، بیشترین سرمایه‌گذاری را در ایران انجام داده است و در حدود نیمی از سرمایه‌گذاری کشورهای اروپایی در ایران به آلمان اختصاص دارد. وانگهی، این کشور در قالب شرکت‌های چندملیتی نیز سرمایه‌گذاری‌هایی در ایران انجام داده است که می‌تواند سهم آن را در سرمایه‌گذاری‌های خارجی در ایران بالاتر نیز نشان‌دهد. عمده بخش‌هایی که آلمان در آنها سرمایه‌گذاری کرده است عبارتند از: تولید ماشین‌آلات کارخانه‌ای و قطعات و سایل نقلیه و خودرو، صنایع پتروشیمی، صنایع شیمیایی، تولید انواع محصولات الکتریکی و مصالح ساختمانی. (رحیم‌زاده، ۱۳۸۷، ص: ۹۲)

آلمان همچنین مهم‌ترین تامین‌کننده ماشین‌آلات، تجهیزات و فناوری برای ایران است. به گفته مایکل توکوس، رئیس پیشین اتاق بازرگانی ایران و آلمان در تهران، حدود دوسوم صنایع ایران متکی به محصولات مهندسی آلمان است؛ محاسبه‌ای که نشانگر وابستگی ایران به قطعات یدکی و تامین‌کنندگان آلمانی است. (Landler, 2007) حال که به اتاق بازرگانی ایران و آلمان اشاره شد، لازم است گفته شود که هدف از تشکیل این اتاق در سال ۱۳۵۴، تقویت پیوندهای تجاری میان دو کشور و توسعه همکاری‌ها و مشارکت فعال در حفظ و توسعه روابط میان ایران و آلمان بوده است. به دلیل اهمیتی که آلمان برای روابط اقتصادی با ایران قائل است، این اتاق، دومین شبکه بین‌المللی از اتاق‌های بازرگانی خارجی آلمان به شمار می‌رود. هم‌اکنون با حمایت و کمک‌های این اتاق بیش از ۱۷۰۰ شرکت آلمانی از جمله دو غول اقتصادی آن کشور، زیمنس^۱ و باسف^۲ در ایران فعالیت می‌کنند. در مقابل، تلاش آلمان برای متنوع‌سازی منابع تامین‌کننده انرژی نفت و گاز، موجب نگرش ویژه این کشور به ایران شده است. همین دلیل، ایران را به کانون توجه شرکت‌های انرژی نفت و گاز آلمانی جهت سرمایه‌گذاری در بخش گاز این کشور تبدیل

1. Siemens

2. BASF

کرده است. از نظر شرکت‌های انرژی آلمانی، سرمایه‌گذاری در پروژه خطوط لوله انتقال گاز نابوکو (این خط لوله قرار است گاز آسیای مرکزی را از آسیای مرکزی به بازارهای اروپایی صادر کند)، زمانی به صرفه است که ایران نیز به جرگه تأمین‌کنندگان گاز آن خط پیوندد.

بعد از مزیت ژئواکونومیکی ویژه‌ای که ایران برای آلمان دارد، به نظر می‌رسد که عوامل فرهنگی نیز به برقراری روابط ویژه میان دو کشور کمک کرده باشد. از نظر برخی کارشناسان، در بین ملت‌های آسیایی، ایرانیان نزدیک‌ترین ملت به آلمانی‌ها هستند زیرا هر دو کشور از زبان و تبار مشترکی برخوردار هستند. (رحمانی، ۱۳۸۴، ص: ۱۴) سابقه مطرح شدن مسئله اصل و منشاء تاریخی میان دو قوم ژرمن و آریایی به اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بازمی‌گردد. برخلاف آنچه در مورد قدرت‌های دیرین استعماری مثل فرانسه و انگلیس مشهود بوده است، در آلمان توجه عمومی به زبان‌شناسی و فقه‌اللغه ایرانی اساساً ناشی از انگیزه اقتصادی و میل به سلطه مستقیم و بلاواسطه نبود، بلکه انگیزه سیاسی توجه به موضوعات ایرانی، مبنایی ذهنی و مرامی داشت. تفحص در فقه‌اللغه ایرانی دست‌کم گاهی مشارکت در جست‌وجوی ریشه‌های آریایی قوم ژرمن تلقی می‌شد. (رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در آلمان، ۱۳۸۷: ص: ۸)

مجموعه عوامل یادشده روابط تاریخی و ویژه‌ای را میان دو کشور ایجاد نموده است که حتی محدودیت‌های ساختار نظام بین‌الملل نظیر فشارهای امریکا و انگلیس و یا مسئولیت اخلاقی این کشور در قبال اسرائیل و لابی یهودیان، در این زمینه نتوانسته است سبب قطع طولانی مدت آن شود؛ هرچند که موانع یادشده دامنه این روابط را محدود نموده است.

۳. نقش آلمان در سیاست اتحادیه اروپا نسبت به ایران

سیاست خارجی مشترک اروپایی^۱ مفهومی است که در عمل فاقد بارمعنایی واقعی است. به دیگر سخن، به هنگام شنیدن این مفهوم، تصور اولیه چنان است که کشورهای عضو اتحادیه اروپا می‌کوشند تا موضعی مشترک و هماهنگ در قبال



تحولات بین‌المللی در پیش گیرند؛ حال آنکه در عمل چنین نیست. شاید کشورهای عضو مخصوصاً اعضای قدرتمند در مورد مسائل کم‌اهمیت و یا موضوعات حاد امنیتی، تن به تصمیم‌گیری‌های بروکسل دهند، لیکن در خصوص موضوعاتی که به منافع اقتصادی یا حوزه نفوذ سنتی آنها مربوط می‌شود، آنان تلاش می‌کنند تا اولویت‌های خود را بر سیاست خارجی اتحادیه تحمیل نمایند. بدین سبب باید گفت که تروئیکای اروپایی (آلمان، فرانسه و انگلیس)، حاضر نیستند عنان تصمیم‌گیری در عرصه سیاست خارجی را از وزارت خانه‌های خارجه خود گرفته و به سطحی فراملی منتقل نمایند. با این حال، هرکدام می‌کوشند تا از بروکسل، سکویی برای پرتاب سیاست خارجی خود بسازند. این تلاش‌ها منجر به شکل‌گیری موازنه قوای پنهانی در عرصه اروپا شده‌است. بدین معنا که هرکدام از سه قدرت اصلی اروپایی در برخی مناطق و موضوعات مهم سیاست خارجی، دستی برتر یا حوزه نفوذ انحصاری برای خود قائل هستند. به عنوان نمونه، سیاست‌های اتحادیه اروپا در خصوص مسائل شرق این قاره و نیز روسیه، تحت‌تأثیر ملاحظات، منافع و نگرش آلمان است یا منطقه شمال آفریقا و کشورهای واقع در سواحل جنوبی و شرقی مدیترانه، حوزه نفوذ فرانسه به شماررفته و سیاست‌های اتحادیه در خصوص امریکا نیز موضوعی است که عمدتاً توسط انگلیس دنبال می‌شود.

این تقسیم‌بندی حوزه نفوذ به نوعی در خاورمیانه نیز تبلور دارد. چنانچه کشورهای مورد توجه فرانسه در خاورمیانه عمدتاً شامل سوریه، لبنان، الجزایر، مراکش و مصر بوده و برای انگلیس اردن، فلسطین و عراق و برای آلمان، ایران است. (Perthes, 2005) وقتی سخن از حوزه‌های مورد توجه دولت‌های اصلی اروپا در خاورمیانه به میان می‌آید، منظور این است که سیاست خارجی اتحادیه اروپا در قبال حوزه‌های یادشده عمدتاً و نه صرفاً تحت‌تأثیر ملاحظات ویژه هریک از این سه قدرت است. با این حال، باید مراقب بود که چنین دسته‌بندی کلی، فرایند شناخت سیاست خارجی اروپایی را به گمراهی نکشاند. چه آنکه مثلاً در مورد ایران، علاوه بر مصالح آلمان که نقش اصلی را در هدایت سیاست خارجی مشترک اروپایی نسبت به این کشور دارد، نگرش و سیاست انگلیس و فرانسه نیز به ترتیب در این رابطه ولو به درجات پایین‌تر واجد اهمیت است.

دولت آلمان از ۱۹۸۲ (یعنی سه سال پس از شکل‌گیری انقلاب و آغاز تبادل هیئت‌های دیپلماتیک یکدیگر)، به طور ضعیف‌تر و پس از تجربه وحدت در سال ۱۹۹۱، به طور منسجم‌تر تلاش نمود تا تعریف‌کننده گفتمان اروپایی نسبت به جمهوری اسلامی ایران باشد. در حقیقت، آلمان توانسته است با پیش‌گیری سیاست «تغییر از طریق مراد»^۱ در قبال ایران و مبدل ساختن آن به یک گفتمان اروپایی، نه تنها اروپا را از تعقیب سیاست مهار و انزوای امریکا در برابر ایران دور نگه دارد بلکه به مدت سه دهه، اروپا را به مهم‌ترین شریک تجاری ایران تبدیل نماید. هرچند که به موازات تشدید قطعنامه‌های شورای امنیت، به تدریج از سال ۲۰۰۹ اروپا به ناچار این جایگاه خود را به چین واگذار نمود)

جذابیت ژئوپولیتیکی ایران در کنار تمایل ایران به نقش فعال آلمان در مسائل خاورمیانه و خلیج فارس و فشار گروه‌های اقتصادی آلمان برای توسعه روابط تجاری با ایران، جملگی نیروهای همگرایی هستند که آلمان را تشویق به اعمال نقش رهبری بر سیاست خارجی دول اروپایی نسبت به ایران می‌نماید. این نقش در طول حیات سی و پنج ساله جمهوری اسلامی ایران، در قالب دو دوره متمایز قابل بررسی است؛ دوره نخست از ابتدای انقلاب تا پایان جنگ ۸ ساله ایران و عراق را در بر می‌گیرد و دوره دوم از زمان به قدرت رسیدن هاشمی رفسنجانی به عنوان رئیس‌جمهور ایران تاکنون را مشتمل می‌شود. در دوره نخست بنا به دلایلی، تأثیر آلمان بر سیاست دول اروپایی نسبت به ایران کاملاً محدود بود. اولاً در آن دوره هنوز سیاست خارجی مشترک اروپایی شکل نگرفته بود و اساساً جامعه اروپا به دلیل رقابت ایدئولوژیک امریکا و شوروی، امکان استقلال عمل چندانی در سیاست خارجی نداشت. مهم‌ترین مانع این استقلال عمل، تهدید کمونیسم و وابستگی امنیتی اروپا به امریکا بود. با این حال، آلمان در دهه ۱۹۸۰، همواره سعی کرده است تا مانع از رویارویی ایران و غرب شود. بنابراین، مهم‌ترین نقشی که می‌توان در این دوره برای آلمان متصور شد، نقش میانجی‌گرانه است. در همین رابطه باید گفت که هانس دیتريش گنشر^۲ اولین وزیر خارجه اروپایی است که در سال ۱۹۸۴، با هدف

تلطیف و توسعه روابط ایران و اروپا وارد تهران شد. وی به عنوان وزیر خارجه وقت آلمان غربی، آمادگی خود را برای مذاکره با ایران به منظور ممانعت از انزوای کامل این کشور از سوی غرب آشکارا اعلام نمود. (موسویان، ۱۳۸۰: ۲۱۰) در یکی از مهم‌ترین نمونه‌ها می‌توان به نقش راهگشای آلمان در متجاوز اعلام کردن عراق در جنگ ۸ ساله آن کشور با ایران اشاره نمود؛ اقدامی که بسیاری دیگر از دول اروپایی را به اتخاذ چنین موضعی رهنمون کرد. گنشر حتی ضمن حمایت از گزارش دبیرکل وقت سازمان ملل، تایید نمود که صدام به دلیل تجاوز به ایران باید غرامت جنگی به این کشور بپردازد. (موسویان، همان، ۹۹) قبل از آن نیز آلمان چندین بار به میانجی‌گری میان طرفین درگیر جنگ اقدام نمود. به گفته تحلیل‌گران آلمانی، تلاش‌های دیپلماتیک آلمان، نقش تاثیرگذاری بر پذیرش اعلامیه آتش‌بس سازمان ملل توسط ایران گذاشت. (Steinbot, 1992: 218) نگاه ویژه آلمان در دوره جنگ ۸ ساله به ایران، چنان بود که برخلاف همه کشورهای اروپایی عضو جامعه اروپا، آلمان سفیر خود را در تهران باقی نگاه داشت. تنها قصور و رفتار سوء آلمان در طول دوره جنگ ۸ ساله، مامشات و سکوت دولت این کشور در برابر اقدام شرکت‌های آلمانی در تجهیز عراق به تسلیحات کشتار جمعی و فروش مواد شیمیایی به آن کشور جهت تولید انواع بمب شیمیایی و نیز آموزش ارتش عراق در استفاده از این تسلیحات است. (کیانی، ۱۳۸۸، صص: ۱۷۱-۱۷۰)

با این حال، حمایت از عراق در جنگ این کشور علیه ایران، یک روند عمومی در میان دول غربی بود. قدر مسلم حمایت آلمان از عراق به مراتب کم‌تر از سایر دول اروپایی به خصوص انگلیس و فرانسه بود. علت این مسئله را نیز باید در اعلام سیاست بی‌طرفی از سوی آلمان غربی جست‌وجو کرد؛ اقدامی که تا اندازه‌ای موجب اعتماد نسبی مقامات جمهوری اسلامی ایران نسبت به این کشور شد. در حقیقت، به دلیل وجود این اعتماد نسبی بود که سایر دول اروپایی از آلمان انتظار ریزی با ایران به منظور لغو فتوای امام خمینی علیه سلمان رشدی را داشتند. چنانکه خود سلمان رشدی در جریان دیداری که از آلمان در دسامبر ۱۹۹۳ داشت، چنین اظهار نمود: «کلید لغو حکم مرگ من در دست جمهوری فدرال آلمان است». (موسویان، ۱۳۸۵: ۲۵۹)

اما اصل تاثیر آلمان بر سیاست خارجی دول اروپایی در قبال ایران، به دوران پس از فروپاشی شوروی برمی گردد. در این دوره، تهدید کمونیزم به عنوان مهم ترین کابوس غربی ها محو شد و آلمان دیگر بار پس از نیم قرن شاهد تجربه وحدت میان دو بخش شرقی و غربی خود بود. با بازگشت جغرافیای طبیعی آلمان و تشکیل جمعیت ۸۰ میلیون نفری آن، یکبار دیگر خوف از آلمان فضای اروپا را فراگرفت. آلمان اینک خود را برنده جنگ سرد می دید؛ چه آنکه هم جغرافیای از دست رفته خود را بازپس گرفت و هم به ایالات متحده امریکا و دیگر هم پیمانان غربی خود ثابت نمود که سیاست نگاه به شرق،^۱ کلید وحدت آلمان و خاتمه بی دردسر جنگ سرد بوده است. علاوه بر سیاست نگاه به شرق، دیگر تجربه آلمان آن بود که با سیاست تحریم نمی توان به تغییر رفتار سیاسی دولت ها دلخوش بود. در حقیقت، فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، در کنار عامل وحدت دوباره، زمینه را برای شکل گیری سیاست نوین جهانی آلمان فراهم نمود. اولین وجه ممیز این سیاست، ارائه تصویری متفاوت از سیاست خارجی آلمان و استقلال تدریجی آن کشور از امریکا در تصمیم گیری های بین المللی بود؛ انگیزه ای که به دلیل اشتراکات آن با نگرش فرانسوی به سیاست بین الملل، منجر به شکل گیری سیاست خارجی مشترک اروپایی (CFSP) شد.

در حقیقت روابط ایران، آلمان و اتحادیه اروپا را باید در چنین فضای بین المللی سنجید. در این زمان، ایران به آوردگاهی برای اثبات استقلال سیاست خارجی آلمان و اتحادیه اروپا و خودمختاری دول اروپایی از امریکا در مسائل بین المللی تبدیل شد. اولین نشانه این شکاف در فاصله گیری آلمان از موضع امریکا در قبال ایران، در چهارچوب سیاست «مهار»^۲ هویدا شد. در حالیکه امریکا همواره پس از جنگ سرد و در چهارچوب سیاست مهاردوگانه بر منزوی سازی بین المللی ایران از طریق اعمال تحریم های بین المللی تأکید ورزید، آلمان نه تنها از «تغییر از طریق مراوده» و نیز «تعامل»^۳ را در دستور کار سیاست خارجی خود نسبت به ایران



1. Ostpolitik
2. Containment
3. Non-Exclusion



قرارداد، (2: Gotkwska, 2009) بلکه آن را تبدیل به گفتمان اروپایی در چهارچوب سیاست خارجی مشترک اروپایی نمود. به همین دلیل، عمده تحلیل‌گران، آلمان را معمار تماس‌های دیپلماتیک و همکاری‌جویانه اتحادیه اروپا و ایران در چهارچوب «گفت‌وگوهای انتقادی»^۱ (۱۹۹۷-۱۹۹۲)، «گفت‌وگوهای فراگیر»^۲ (۲۰۰۳-۱۹۹۸) و «تعامل مشروط»^۳ (۲۰۰۳) تاکنون معرفی نمودند. اولین مذاکرات ایران و اتحادیه اروپا در قالب گفت‌وگوهای انتقادی به ابتکار وزیر خارجه وقت آلمان، کلاوس کینل، به جریان افتاد. از همان آغاز، امریکا و اسرائیل فشارهای دیپلماتیک خود را بر آلمان جهت اعلام بیهودگی آن مذاکرات تشدید نمودند. در یک نمونه مهم می‌توان به یک واقعه در اختلاف آلمان و اسرائیل در مورد ایران اشاره نمود. به گفته سفیر وقت ایران در آلمان، سیدحسین موسویان، در مارس ۱۹۹۵، در گفت‌وگوی تلفنی بین هلموت کهل، صدراعظم وقت آلمان و اسحاق رابین نخست‌وزیر وقت اسرائیل، پیرامون روابط ایران و آلمان، مباحثه چنان بالا می‌گیرد که نخست‌وزیر اسرائیل بدون خداحافظی تلفن را قطع می‌کند. در واکنش، کهل نیز بلافاصله به مقامات اسرائیلی اطلاع می‌دهد که دیدار آینده وی از تل‌آویو لغو می‌شود. (همان، ۱۵۳) روشن است که عصبانیت اسرائیل نه صرفاً به خاطر روابط ایران و آلمان بلکه به دلیل تأثیری که این روابط بر سمت‌دهی به سیاست سایر دول اروپایی نسبت به ایران می‌گذارد، بوده است.

ابتکار آلمان در سوق‌دهی سیاست خارجی اروپایی نسبت به ایران، تنها به راه‌اندازی مذاکرات دیپلماتیک و گفت‌وگوهای انتقادی و فراگیر محدود نبوده است بلکه این کشور نقش محوری در تعیین سرفصل‌ها و محورهای این گفت‌وگوها نظیر همکاری در خصوص موضوعاتی چون صلح خاورمیانه، تروریسم و حقوق بشر داشته است. حتی در واقعه میکونوس و رأی دادگاهی در برلین علیه مقامات جمهوری اسلامی ایران، وقتی که دولت آلمان علی‌رغم میل باطنی و صرفاً به واسطه فشارهای دیپلماتیک امریکا و اسرائیل مجبور به فراخواندن سفیر خود شد، سایر

-
1. Critical Dialogue
 2. Comprehensive Dialogue
 3. Conditional Engagement

اعضای اتحادیه اروپا در بیان علل اقدام خود در فراخوانی سفر عیناً همان دلایلی را ذکر نمودند که وزارت خارجه آلمان عنوان کرده بود؛ قطع روابطی که دیری نپایید و یک سال پس از آن واقعه و با آغاز دوران ریاست جمهوری خاتمی در ایران، از سر گرفته شد.

از شوق آلمانی‌ها به خاطر وحدت دوباره در ابتدای دهه ۱۹۹۰ پیدا بود که برلین قصد دارد تا به ایران به عنوان یک شریک خاورمیانه‌ای بنگرد لیکن به قول ولکر پرتس، رئیس موسسه امور بین‌الملل و امنیتی آلمان (SWP)، یک شریک در دلساز.^۱ (Perthes, 2004: 12) به عنوان نمونه آلمان با تمدید طلب ۴/۲ میلیارد دلاری خود از ایران، به دلیل تقاضای استمهال دولت هاشمی رفسنجانی، نقش صف‌شکن را برای بخش خصوصی کشور خود جهت تمدید دوره بازپرداخت طلب ۴ میلیارد دلاری و نیز سایر دول اروپایی جهت موافقت با تقاضای دولت ایران ایفا نمود. از دیگر سیاست‌های حمایت‌گرایانه آلمان در قبال ایران که منجر به تبعیت سایر دول اروپایی می‌شد، درج نام سازمان مجاهدین خلق در فهرست تروریستی آن کشور بود، سیاستی که باعث شد تا اتحادیه اروپا نیز دست به اقدام مشابه بزند.

آلمان نه تنها اتحادیه اروپا را به گسترش مناسبات نهادی با ایران سوق داد بلکه با پیش‌قراول شدن در گسترش روابط تجاری با ایران، علی‌رغم فشار و تحریم‌های بین‌المللی امریکا به ویژه قانون داماتو و نیز قانون تحریم ایران و لیبی (ILSA)، راه را برای دیگر کشورهای اروپایی جهت عدم تبعیت از تحریم‌ها باز نمود؛ چنانکه در شیب‌گرایش‌های شرکت‌های فرانسوی، ایتالیایی و اتریش جهت سرمایه‌گذاری در صنایع نفت و گاز ایران، این روند قابل ملاحظه بوده است. در همین رابطه باید افزود که سرمایه‌گذاری‌های آلمان در ایران، موجب تشویق سرمایه‌گذاری سایر کشورهای اروپایی شده است. دولت‌های عضو اتحادیه اروپا ترجیح می‌دهند که آلمان گام اول را بردارد تا آنها بدان استناد کنند؛ زیرا آنها به شناخت آلمان از وضع جمهوری اسلامی ایران اعتماد دارند. (رحمانی، ۱۳۸۴: ۱۴۴) علاوه بر این، حمایت

آلمان از عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی موجب شده است تا اتحادیه اروپا نیز موضع مثبتی در این رابطه اتخاذ نماید. وزیر دارایی وقت آلمان، هانس آشیل، طی سفری به تهران در دی ماه ۱۳۸۰، از تلاش این کشور برای به عضویت درآوردن ایران در این سازمان خبرداد. (همان، ۱۴۹) با این حال، این نکته را نیز باید یادآور شد که موضع رسمی کمیسیون اروپا در این رابطه موافقت با عضویت ناظر ایران در سازمان تجارت جهانی بوده است.

البته نباید مدعی شد که آلمان یک سره به مخالفت و مقابله با تحریم‌های بین‌المللی امریکا در قبال ایران پرداخته است. رفتار آلمان در این رابطه طیفی از تسلیم و مقاومت را نشان می‌دهد. اولین نشانه این تسلیم در سال ۱۹۹۲، به امتناع آلمانی‌ها از تکمیل نیروگاه بوشهر برمی‌گردد. در نمونه‌های متأخرتر، بیمه هرمس که از بزرگ‌ترین شرکت‌های بیمه‌گذار اروپایی است، تضمین‌های بانکی خود را برای صادرات کالا از ۳/۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۴، به ۱/۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۵ کاهش داد. نکته جالب اینکه کاهش ۷۰ درصدی این بیمه‌ها، نه تنها منجر به کاهش صادرات کالا به ایران نشد بلکه تا قبل از شدت گرفتن قطعنامه‌های شورای امنیت که در زمینه توقف فعالیت‌های هسته‌ای ایران صادر شده بود، سیر صعودی نیز پیدا کرد. به عنوان نمونه صادرات شرکت‌های آلمانی به ایران در سال ۲۰۰۶ به ۵/۷ میلیارد دلار رسید، حال آنکه تا قبل از این تصمیم هرمس، این صادرات در سال ۲۰۰۴، ۵ میلیارد دلار بوده است. (Dominguez, 2007: 5) حجم تجارت میان ایران و آلمان به رغم کاهش شدید حمایت رسمی برلین از تجار آلمانی در سال ۲۰۰۸ به بیشترین میزان خود رسید؛ به گونه‌ای که حجم صادرات آلمان در سه ماهه نخست سال ۲۰۰۸، ۶۳ درصد نسبت به مدت مشابه در سال ۲۰۰۷ رشد داشته است. علت این مسئله را باید در اعتماد تاریخی جامعه تجاری آلمان به شرکای اقتصادی خود در ایران جست‌وجو نمود، اعتمادی که حتی با عقب‌نشینی بیمه هرمس از صدور ضمانت‌نامه‌های بانکی از بین نرفته است. (Horstel, 2010)

پس از آنکه پرونده اتمی ایران از آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به شورای امنیت سازمان ملل منتقل شد و این شورا ظرف ۴ سال توانست ۴ قطعنامه بر چهارچوب فصل هفتم منشور ملل متحد علیه ایران صادر کند، نه تنها فشارها بر

آلمان نیز برای کاهش تبادلات تجاری خود با این کشور از سوی امریکا، انگلیس و اسرائیل افزوده شد، بلکه حتی شرکت‌های آلمانی طرف قرارداد با ایران توسط دولت امریکا مورد تهدید واقع شدند. لیکن آلمان در مقابل این فشارها سیاست دو سویه‌ای را در پیش می‌گرفت؛ از یک‌سو نگرانی شدید خود را از فعالیت‌های هسته‌ای ایران اعلام و این کشور را تهدید به اعمال فشارهای بیشتری نمود و از سوی دیگر، عملاً به شرکت‌های خود جهت تعامل اقتصادی با ایران چراغ سبز نشان می‌داد. با اینکه به دلیل تحریم‌های رو به گسترش بین‌المللی، صادرات آلمان به ایران در سال ۲۰۱۱، ۱۹ درصد افت نمود، لیکن همچنان این کشور شریک نخست اروپایی ایران به شمار می‌رفت، به طوری که در فاصله ۸ ماهه بین ژانویه تا سپتامبر ۲۰۱۱، آلمان توانست محصولات با تکنولوژی پیشرفته به ارزش ۲/۲۸۵ میلیارد یورو به ایران به فروش رساند؛ رقمی که معمولاً ۳۰ درصد کل صادرات اروپا به ایران را تشکیل می‌داد. با این حال، نباید فراموش کرد که ایران روی هم رفته سهم ناچیزی در اقتصاد صادراتی آلمان داشته و با تشکیل ۰/۵ درصد از صادرات این کشور، رتبه چهل و سوم را در بین مشتریان آلمان دارد. (Kuntzel, 2011)

اما واقعیت این است که انباشت فشارهای پیدا و پنهان امریکا و لابی اسرائیل در کنار وقوع بحران در روابط تهران - لندن به واسطه حمله تعدادی از دانشجویان به سفارت انگلیس در آذر ۱۳۹۰، مجموعاً موجب شکسته شدن مقاومت آلمان در قبال اعمال رژیم تحریم‌های گسترده اتحادیه اروپا علیه ایران شد تا آنجا که عاقبت اتحادیه اروپا زیر فشار لابی سنگین انگلیس، تن به تحریم صنعت نفت و گاز، نظام پولی و بانکی و بیمه ایران از جولای ۲۰۱۲ داد. در نتیجه دیری نپایید که گفت‌وگوهای جامع ایران و اروپا در دوره ریاست جمهوری خاتمی، به تحریم‌های فراگیر در دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد تبدیل شد، تحریم‌هایی که در طول تاریخ روابط ایران و اروپا به علت گستردگی و شدت آنها بی‌سابقه بوده است.

با اینکه این تحریم‌ها عملاً روابط تجاری تهران و برلین را به واسطه تحریم بانکی و بیمه‌ای ایران متوقف می‌سازد، لیکن دو کشور از طریق طرف ثالثی که امارات است، سعی در دورزدن تحریم‌ها داشته‌اند. در همین رابطه باید به تأسیس

اتاق صنعت و بازرگانی آلمان و امارات متحده عربی در سال ۲۰۰۸ اشاره نمود. بنا به گزارش‌های منتشره از نشست این اتاق در دبی، یکی از دلایل تشکیل این اتاق، چگونگی تجارت با ایران با توجه به تحریم‌های بین‌المللی امریکا است. اهمیت این مسئله از آن روست که تقریباً ۸۰ درصد کل واردات امارات دوباره صادر می‌شوند و از این میزان یک چهارم آن از طریق دبی وارد بازار ایران می‌شود. آمار و ارقام جدیدی در خصوص صادرات آلمان به امارات متحد عربی در دست نیست اما بنا به آمارهای ارائه شده در سال ۲۰۰۸، در حالی که صادرات آلمان به ایران در سال ۲۰۰۸، ۸/۹ درصد رشد داشته‌است، این نرخ رشد در خصوص صادرات آلمان به امارات متحده عربی در همان سال ۴۸ درصد بوده و به رقم ۸/۱۶ میلیارد یورو رسید. (Kuntzel, 2010)

واقعیت این است که هرگاه مقامات امریکایی وارد مذاکره با دولتمردان اروپایی جهت اعمال فشار و تحریم به ایران شده‌اند، ابتدا با آلمان شروع به مذاکره کرده‌اند. چه آنکه می‌دانند اگر آلمان حاضر به همراهی شود، کشورهای دیگری چون ایتالیا، سوئد و فنلاند دست از مقاومت خواهند کشید. تجربه خصوصاً در مورد تحریم‌های فراگیر سال ۲۰۱۲، نشان داده است آلمان در شرایطی تن به این همراهی خواهد داد که مقاومت را منتهی به انزوای خود در جمع متحدین غربی ببیند. حمله برخی دانشجویان تندروی ایرانی به سفارت بریتانیا در تهران، نقش تعیین‌کننده‌ای در موجه جلوه‌دار شدن میدان‌داری انگلیس در تحریک و اعمال فشار بر اعضای اتحادیه اروپا جهت تنظیم تحریم‌های یادشده علیه ایران داشته‌است. در واقع فشار بی‌امان امریکا و انگلیس و همراهی نسبی سایر اعضای اتحادیه اروپا، عاملی بود که آلمان را ناگزیر به تصویب تحریم‌های فراگیر علیه ایران نمود.

نتیجه‌گیری

ایران تنها کشور خاورمیانه است که دارای ارزش استراتژیک برای آلمان است و همین ارزش استراتژیک است که سبب شکل‌گیری «روابط ویژه» میان دو کشور شده‌است. حتی در بحبوحه روابط ایران و غرب یعنی بحران گروگان‌گیری و پیامد آن جنگ ایران و عراق، آلمان تنها کشور غربی بود که سعی می‌کرد تا روابط خود را

با ایران حفظ نماید. آلمان با نگرانی از اینکه تیرگی روابط ایران و غرب ممکن است به قطع مناسباتش با ایران به دلیل الزام هم‌پیمانانش منجر شود، سعی کرد تا با اجرای نقش میانجی به مدیریت روابط اروپا و ایران انقلابی در دهه ۱۹۸۰ اقدام نماید. قدرت‌یابی آلمان متحد در دهه ۱۹۹۰، موجب شد ایران نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست جهانی جدید این کشور ایفا نماید؛ تا آنجا که آلمان با ترغیب کشورهای اروپایی جهت بازکردن باب گفت‌وگو با ایران، فصل جدیدی در روابط اروپا و ایران در چهارچوب گفت‌وگوهای انتقادی و فراگیر نمود. در حقیقت، آلمان با قرارگرفتن در خط مقدم توسعه روابط سیاسی و اقتصادی با ایران، سایر اعضای اتحادیه اروپا را به انجام اقدام مشابه تشویق نمود، اقدامی که سطح آن حتی به مقاومت و مخالفت با تحریم‌های فرامرزی ایالات متحده آمریکا و پایداری در برابر مخالفت‌های مستمر لابی یهود کشیده شد. به همین دلیل، آلمان را باید معمار اصلی سیاست اتحادیه اروپا در برابر ایران قلمداد نمود، هرچند که طی دو - سه سال اخیر، به واسطه اجماع در میان کشورهای غربی جهت مهار فعالیت‌های هسته‌ای ایران و محدودیت قدرت بین‌المللی آلمان با هدف جلوگیری از ایجاد این اجماع، سیاست جلب همراهی اعضای اتحادیه به اروپا برای مراوده با ایران جای خود را به سیاست همراهی با اتحادیه اروپا جهت تحریم ایران داده است. نتیجه آنکه آلمان از جولای سال ۲۰۱۲، دیگر نتوانست سیاست یک بام و دو هوای خود را در خصوص ایران دنبال نماید.

در یک نگاه اجمالی می‌توان رفتار سیاست خارجی آلمان در خصوص ایران و میزان تأثیرگذاری آن کشور بر سیاست خارجی اتحادیه اروپا را در این زمینه به سه دوره متمایز تقسیم نمود. در دوره نخست که از ۱۹۹۱ آغاز و تا ۲۰۰۱ ادامه دارد، آلمان با پایه‌گذاری سیاست گفت‌وگوهای انتقادی و گفت‌وگوهای جامع، از هم‌پیمانان اروپایی خود خواست تا به جای پیروی از رویکرد تقابل و مهار آمریکا علیه ایران، به مشی تعامل مشروط و گسترش روابط با این کشور روی آورند.

در دوره دوم که پس از تحولات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و به تدریج با مطرح شدن فعالیت‌های هسته‌ای ایران در سال ۲۰۰۳ آغاز و تا سال ۲۰۱۲ ادامه می‌یابد، آلمان رفته رفته سیاست تعامل سیاسی مشروط با ایران را کنار گذاشته و بنا به

درخواست‌های مکرر هم‌پیمانان غربی خود، در مسیر اعمال فشار سیاسی بر ایران جهت تعلیق این فعالیت‌ها گام برمی‌دارد. در این دوره اگرچه آلمان نتوانست مانع از ارجاع پرونده هسته‌ای ایران از آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به شورای امنیت سازمان ملل و بالتبع تصویب ۴ قطعنامه از سوی این شورا علیه ایران شود، لیکن به همکاری‌های اقتصادی و تجاری خود با این کشور ادامه داد. دوره سوم که از سال ۲۰۱۲ تاکنون را شامل می‌شود، آلمان عاقبت تحت فشار متحدین غربی خود به ویژه امریکا، انگلیس و نگرانی از قرارگرفتن در انزوا، نخواست تا مانع از تصمیم اتحادیه جهت اعمال تحریم‌های فراگیر مالی، بانکی و نفتی علیه ایران شود.

با این همه، با پیروزی حسن روحانی در انتخابات ریاست جمهوری اخیر ایران و پیدایش برخی علائم بهبودی در روابط ایران و غرب، به دلیل ابراز امیدواری طرفین در خصوص وجود زمینه‌های گشایش احتمالی در مذاکرات هسته‌ای ۱+۵، انتظار می‌رود آلمان در صف نخست دول اروپایی جهت از سرگیری مناسبات اقتصادی و سیاسی با ایران و اعمال فشار بر متحدین غربی خود به منظور کاهش بار تحریم‌ها علیه این کشور قرارگیرد. *

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت‌ها

۱. این مقاله حاصل از نتایج طرح پژوهشی اینجانب با عنوان «نقش آلمان در سیاست خارجی اتحادیه اروپا در قبال ایران»، تحت حمایت دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



منابع

الف - فارسی

- براد فورد، جی مارتین. ۱۳۶۸. *تاریخ روابط ایران و آلمان*، ترجمهٔ پیمان آزاد و علی امید، تهران: پیک ترجمه و نشر.
- رحمانی، علی. ۱۳۸۴. *آلمان: منافع ملی و امنیت جمهوری اسلامی ایران*، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- رحیم زاد، فرزاد. ۱۳۸۷. *بررسی نقش و اهمیت آلمان در روابط اقتصادی با ایران*، تهران: موسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد.
- رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در آلمان، ۱۳۸۷. *سیر تاریخی شرق‌شناسی، اسلام‌شناسی و ایران‌شناسی در آلمان*.
- موسویان، سیدحسین. ۱۳۸۵. *چالش‌های روابط ایران و غرب: بررسی روابط ایران و آلمان*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- کیانی، داوود. ۱۳۸۸. *روابط ایران و آلمان در سیر روابط ایران و اتحادیهٔ اروپایی: قابلیت‌ها و محدودیت‌ها*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال. ۱۳۸۹. *«نظریه‌های همگرایی اروپا» در عبدالعلی قوام و داوود کیانی: اتحادیه اروپا، سیاست، هویت و امنیت*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ب - انگلیسی

- Dominguez, Roberto. 2007. Iran: A New Challenge to EU Foreign Policy, EUNA Paper Series, Vol.4, No.20.
- Heneghan, Tom. 2000. *Unchained Eagle: Germany After the War*, Financial Times Prentice Hall.
- Horstel, Christoph R. 2010. A Chance to Improve Germany-Iran Relations, Tehran Times, December 27. Gotkowska, Justyna, Dilemmas in the German Policy Toward Iran, CES Commentary, Centter for Eastern Studies, Issues 27.

- Gujer, Eric. 2009. No More Hypocrisy Germany is a Great Power, Korber Policy Paper, Korber Foundation, February, No1
- Landler, Mark. 2007. Germany Commercial Ties With Iran Prove Hard to Cut, New York Times International.
- Luttwak, Edward. 1999. The New Shape of World Politics, New York, Norton
- Karp, Regina. 2005-6. The New German Foreign Policy Consensus, Washington Quarterly.
- Keohane, Robert. 1989. International Institutions and State Power, Boulder, Colo: Westview Press.
- Kundnani, Hans. 2011. Germany as a Geo-economic Power, Washington Quarterly.
- Kuntzel, Matthias. 2011. "Iran: What will Germany do now?", November, see: www.Matthiaskuntzel.de/contents/iran.
- Kuntzel, Matthias. 2010. "Who is Who in German trade with Iran, February 4, see: www.matthiaskuntzel.de/contents/who-is-who-in-German-trade-with-Iran.
- Mauil, Hanns W. 2000. Germany and the Use of Force: Still a "Civilian Power" Survival, 42, No 2.
- Perthes, Volker. 2004. Germany and the Gulf: On the Way to a Policy, See: www.swp-berlin.org.
- Perthes, Volker. 2005. Germany and the Middle Este, Working Paper, Germany Institute for International and Security Affairs.
- Rosecrance, Richard. 1986. the Rise of the Trading State: Commerce and Conquest in the Modern World, Basic Books, New York.
- Steinbo, Udol. 1992. Germany and the Gulf, in: Shahram Chubin(ed), German and the Middle East, Patterns and Prospects, London, Printer Publishers.

